

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم¹

نظر به لایه‌های باطنی حادثه‌ها در تاریخ بنده بنا ندارم در محضر فضلا و طلاب عزیزى که هر کدام در عرایضى که می‌خواهم داشته باشم صاحب‌نظر هستند، به صورت یک بحث شسته رفته موضوعی را طرح کنم و به ظاهر بخواهم دانشی به دانش عزیزان بیفزایم. نه بنده در چنین مقامی هستم و نه این روش را در محضر عزیزان شایسته می‌دانم. بنده مشتاقم اگر با افرادی روبه‌رو می‌شوم که می‌توانم در محضر آنها نسبت به جایگاه تاریخی حادثه‌ها بحث کنم، از این جهت مباحثی را با آنها در میان بگذارم و نفع این نوع ارتباطها را بیشتر از آن می‌دانم تا این‌که یک بحث علمی صرف را مطرح کنم.

ضرورت این‌که بفهمیم جایگاه تاریخی حادثه‌ها کجا است این خواهد بود که با لایه‌های پنهان آنچه در آن قرار داریم و در آن تنفس می‌کنیم مرتبط می‌شویم و از ظاهر تاریخ خود به باطن آن نظر نماییم و حادثه‌ها را چیزهای بی‌ریشه و جدا از هم نبینیم وگرنه اگر جایگاه تاریخی حوادث مد نظر قرار نگیرد تصور می‌شود می‌توان هر طور که بخواهیم با حادثه‌ها برخورد کنیم.

اگر حادثه‌ای را براساس جایگاه تاریخی‌اش ارزیابی کنیم متوجه خواهیم شد حتی اگر بخواهیم آن حادثه را حذف کنیم مجبوریم در فکر عبور از آن باشیم و نه در فکر درگیری با آن. از این جهت که ظاهراً سن بنده از حضار محترم بیشتر است می‌خواهم به عنوان نمونه تجربه‌هایی

1 - بحثی که در روبه‌رو دارید بحث حساسی است که می‌تواند إن‌شاءالله در فهم شرایط تاریخی امروز عزیزان مفید باشد و افقی جهت تحلیل نسبت به آینده‌ی انقلاب اسلامی در مقابل عزیزان بگشاید. (گروه فرهنگی المیزان)

را که در دل یک تاریخ با آن روبه‌رو بوده‌ام، از زاویه‌ی نگاه به جایگاه تاریخی حوادث آن‌ها را با شما در میان بگذارم تا گذشته را چراغ راه آینده قرار دهیم.

نظر به حادثه‌های گذشته نشان می‌دهد کدام جریان در جایگاه تاریخی‌اش قرار نداشته و با همه‌ی تلاشی که برای بقای آن شد، باقی‌نمانده و کدام جریان در جایگاه تاریخی خودش ظهور کرد و همچنان رشد کرد و جلو آمد. در کشور ما و در هر شهری، قبل از انقلاب چندین گروه مذهبی با گرایش‌های مختلف فعال بودند، بعضی از گروه‌ها اصالت را به غرب می‌دادند و سعی داشتند اسلامی را مطرح کنند که هماهنگ با غرب باشد، مثل گروه‌هایی که نزدیک به تفکر انجمن حجتیه بودند و یا بعضی از گروه‌ها که به ظاهر خیلی انقلابی بودند و می‌خواستند در عرض مدت کوتاه همه‌چیز را به سامان بیاورند و در این راستا هرکس که مانع آن‌ها بود را به عنوان ضد انقلاب به قتل می‌رساندند، مثل باند سید مهدی هاشمی که ملاحظه کردید چگونه هر دو گروه بی‌تاریخ ماندند. در بین این دو طیف، گروه‌های دیگری قرار داشتند مثل نهضت آزادی آقای مهندس بازرگان، با این رویکرد که شاه باید سلطنت بکند نه حکومت.

عموماً این گروه‌ها هیچ‌کدام تاریخ خود را نمی‌شناختند و نمی‌دانستند در کجای تاریخ هستند. حجتیه‌ای‌ها فکر می‌کردند فرهنگ غربی همه‌ی آینده تاریخ را تصاحب خواهد کرد و باید در ذیل آن فرهنگ خود را سر و سامان داد و ملی مذهبی‌ها در عین پذیرفتن نگاه حجتیه‌ای‌ها نسبت به غرب، سعی می‌کردند نظام شاهنشاهی را کنترل کنند، بدون آن‌که مخالف نظام شاهنشاهی باشند و جریان‌های نزدیک به سید مهدی هاشمی هم بدون آن‌که بدانند چه می‌خواهند و بدون آن‌که بدانند

در کجای تاریخ هستند فقط آنچه را بود نمی‌خواستند، غافل از آن‌که باید براساس آنچه می‌خواهند نسبت به نبایست‌ها موضع‌گیری کنند و گرنه دشمن مسیر بعدی را برایشان تعیین می‌کند، همان بلایی که به طور سریع بر سر مجاهدین خلق آمد و آن‌ها را تا منافقین خلق جلو برد. از آنجایی که ما بعد از چهل سال می‌توانیم جایگاه تاریخی آن گروه‌ها را درست ارزیابی کنیم می‌توانیم جایگاه خودمان را نیز نسبت به انقلاب اسلامی که یک جریان ریشه‌دار در تاریخ معاصر است و در واقعه‌ی «غدیر» ریشه دارد، ارزیابی نمائیم.

عبور یا حذف

نکته‌ای که در شناخت جایگاه جریان‌ها بسیار حائز اهمیت است چگونگی برخورد با آن‌ها است، از این زاویه که آیا جریان‌های مورد نظر ما آینده دارند یا بی‌آینده‌اند و ملاک آینده‌دار بودن یا بی‌آینده‌بودن یک جریان فکری چیست و با هر کدام چگونه باید برخورد کرد که براساس جایگاه تاریخی‌شان با آن‌ها برخورد کنیم؟ برای آن‌که بحث‌مان کمی ملموس شود، نهضت آزادی را در پنجاه ساله‌ی اخیر بررسی کنید که چگونه ابتدا به عنوان شاخه‌ی مذهبی جبهه‌ی ملی، خود را تعریف کرد بدون آن‌که از آرمان‌های دکتر مصدق که معتقد بود شاه باید سلطنت کند نه حکومت، فاصله بگیرد، چگونه انقلاب اسلامی به کمک روشی که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» داشتند از نهضت آزادی عبور کرد، به این معنا که انقلاب اسلامی اهداف خود را مد نظر قرار داد و بر آن اساس از آن‌ها هم دعوت کرد که مدیریت دولت موقت را به عهده گیرند. عده‌ای متوجه فاصله آن‌ها با اهداف نظام نبودند و آن‌ها را کاملاً پذیرفتند و جامعه‌ی

ایدآل اسلامی را به همان‌گونه می‌شناختند که امثال آقای مهندس بازرگان مد نظر داشت. عده‌ای هم مثل مرحوم شهید محمد منتظری ابداً تحمل کارهای دولت موقت را نداشتند و لذا آنقدر از کارهای دولت موقت عصبانی شده بود که پدرش او را متهم کرد که به جهت شکنجه‌های ساواک اختلال فکری پیدا کرده است. شخصیت‌هایی مثل شهید بهشتی که متوجه جایگاه فکری نهضت آزادی بودند می‌دانستند که فکر امثال بازرگان در آن زمان مخاطب‌هایی در بین مذهب‌های تحصیل کرده دارد، مرحوم شهید بهشتی و همفکران او فرصت را غنیمت شمردند تا نشان دهند این فکر نمی‌تواند مدیریت اجرایی انقلاب را به دست گیرد و افکار آن‌ها موانعی را در مسیر انقلاب ایجاد می‌کند و لذا در عین مدارا با دولت موقت، نظر بر اهداف اصلی انقلاب داشتند و این‌که چگونه باید انقلاب اسلامی از این فکر عبور کند. مرحوم شهید منتظری تحمل چنین مدارایی را نداشت و شاید سیره و فرهنگ عبور تاریخی از یک جریان فکری را نمی‌شناخت و لذا شدیداً با دکتر بهشتی درگیر شد و تهمت‌های تندی به ایشان زد که البته بعداً متوجه تندروی خود شد و به ایشان گرایش پیدا کرد و هر دو در زیر یک سقف شهید شدند و از آن جایی که شور محمد منتظری شور رسیدن هر چه بیشتر به اهداف انقلاب بود، حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» بعد از شهادت محمد در تسلیت به پدرشان تعبیر «محمد ما و شما» را به کار بردند.²

مرحوم شهید محمد منتظری متوجه نبود بازرگان به عنوان یک فکر در ذیل فرهنگ مدرنیته، یک مرحله از تاریخ ما است و باید کاری کنیم که مردم معتقد به انقلاب اسلامی جایگاه آن فکر را

2 - صحیفه‌ی امام، ج 14، ص 511، تلگراف تسلیت به آقای منتظری.

بشناسند و آن رویکرد را بچشد تا بتوانند به درستی از آن فکر عبور کنند، چیزی که مرحوم شهید بهشتی و مقام معظم رهبری «حفظه الله» در آن زمان به خوبی می‌دانستند و بدون آن که عصبانی شوند و بخواهند آن فکر را نادیده بگیرند و یک شبه کارش را تمام کنند، بستر عبور از آن فکر را فراهم می‌کردند، چون بین عبور از یک فکر با حذف آن فکر تفاوت قائل بودند.

اگر ما در همان ابتدای انقلاب با آن درایت از فکر آقای بازرگان درست عبور نکرده بودیم، با روی کار آمدن دولت اصلاحات، جریان نهضت آزادی هدایت فکری جریان اصلاحات را به کلی در دست می‌گرفت و در موج رجوع مردم به آقای خاتمی، ما با حاکمیت افکار ملی‌مذهبی‌ها روبه‌رو می‌شدیم، در حالی که از جهاتی بسیار فرق است بین ملی‌مذهبی‌ها که به کلی منکر ولایت فقیه‌اند با آقای خاتمی که با تأکید بر قانون اساسی و جایگاه ولایت فقیه، ولایت فقیه را می‌پذیرد و آرمان‌شهر خود را در نظامی جستجو می‌کند که فرهنگ غربی آن را تعریف کرده است. عزیزان متوجه باشند ممکن است کسی که حوصله‌ی فکر کردن در این امور را نداشته در یک جمع‌بندی به این نتیجه رسیده باشد که ملی‌مذهبی‌ها و طرفداران فکری آقای محمد خاتمی هر دو یکی هستند، چنین کسی متوجه نیست جایگاه تاریخی افراد و افکار آن‌ها در تحلیل موقعیت آن‌ها و چگونگی عبور از آن‌ها بسیار فرق می‌کند، هر چند آقای خاتمی نسبت به اهداف انقلاب از آن جهت که رهبری انقلاب را جلو می‌برند، زاویه داشته باشد.³

³ - بنده این گله را از رفقای روزنامه کیهان دارم که سعی نمی‌کنند بصیرتی به خوانندگان خود بدهند آن‌ها بتوانند جایگاه

انقلاب اسلامی و توانایی عبور از جریان‌های انحرافی

در مثالی که در رابطه با مرحوم شهید محمد منتظری آوردم می‌خواستم عرض کنم باید متوجه بود انقلاب اسلامی در شرایط تاریخی خود طوری است که می‌تواند از جریان‌هایی مثل نهضت آزادی عبور کند و وظیفه‌ی ما است که با تأکید بر اهداف انقلاب اسلامی و نقد آن جریان که رویکرد غربی دارد، شرایط عبور انقلاب را از این جریان‌ها فراهم کنیم. اولین سؤالی که برای عزیزان پیش می‌آید آن است که انقلاب چه خصوصیاتی دارد که می‌تواند از این نوع افکار عبور کند و در دام این افکار استحاله نگردد. مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» بعد از دولت‌های آقای هاشمی و آقای خاتمی فرمودند:

«بعضی از مدیریت‌ها در بخشی از برهه‌های این سی سال زاویه‌هایی با مبانی انقلاب داشتند؛ اما ظرفیت انقلاب توانست این‌ها را در درون خود قرار بدهد؛ آن‌ها را در کوره‌ی خود ذوب کند؛ هضم کند و انقلاب بر ظرفیت خود، بر تجربه‌ی خود بیفزاید و با قدرت بیشتر راه خود را ادامه بدهد. آن کسانی که می‌خواستند از درون این نظام، به نظام جمهوری اسلامی ضربه بزنند، نتوانستند موفق بشوند. انقلاب راه خود را، مسیر مستقیم خود را با قدرت روزافزون تا امروز ادامه داده است و همه‌ی کسانی که با انگیزه‌های مختلف در درون این نظام قرار گرفته‌اند، خواسته یا ناخواسته، به توانائی‌های این نظام کمک کردند. به این حقیقت بایستی با دقت نگاه کرد؛ این ظرفیت عظیم، ناشی از همین جمهوریت و اسلامیت است؛ از همین مردم‌سالاری دینی و اسلامی است؛ این است که این ظرفیت عظیم را به وجود آورده است. و راز ماندگاری و

مصونیت و آسیب‌ناپذیری جمهوری اسلامی هم این است و این را جمهوری اسلامی

در ذات خود دارد و «إن شاء الله آن را همواره حفظ خواهد کرد».^۴

آن وقتی که ما نگران آینده‌ی انقلاب بودیم که چرا آن مسائل از طریق دولت‌های سازندگی و اصلاحات برای انقلاب پیش آمده، مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» با بصیرت و مدیریت حکیمانه‌ی خود سعی داشتند انقلاب را از این مراحل عبور دهند و در راستای عبور جامعه از این مراحل، مردم را هدایت می‌کردند، بدون آن‌که بخواهند آن گروه‌ها و افکار را به روش‌های غیر حکیمانه حذف کنند. مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» دولت اصلاحات را به عنوان یک جریان بی‌ریشه مدّ نظرشان داشتند و از آن طرف متوجه بودند انقلاب اسلامی توانایی عبور از آن را دارد، به این معنا که در آینده‌ی انقلاب آن نوع فکر نمی‌تواند حضور داشته باشد. چون آنچه مردم مدّ نظر دارند با آنچه دولت اصلاحات می‌خواست انجام دهد یکی نبود.

اگر بتوانیم جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را بشناسیم به راحتی جایگاه جریان‌هایی مثل دولت اصلاحات و دولت سازندگی و اصولگرایی حزبی و قبیلگی را خواهیم شناخت و متوجه بی‌آینده بودن آن‌ها در انقلاب خواهیم شد. مرحوم شهید منتظری در آن زمان می‌خواست دولت موقت را از جلو انقلاب حذف کند ولی تقدیر الهی آن بود که انقلاب اسلامی از آن جریان عبور کند تا در آینده‌ی تاریخ ما دوباره گرفتار چنین فکری نباشیم، فرق عبور از یک جریان فکری با حذف آن جریان در این نکته‌ی مهم است.

بنای همه‌ی ما باید این باشد که از ریزش نیروهای انقلاب جلوگیری کنیم. ما حتی به تاسی

از رسول خدا ﷺ که به ابوسفیان و همفکرانش فرمودند: «إِذْ هَبُّوا وَ أَنْتُمْ الطَّلَقَاءُ» بروید شما را آزاد کردیم، باید عمل کنیم چون می‌دانیم تاریخی شروع شده که امثال ابوسفیان بخواهند و نخواهند دیگر در آن تاریخ جایی ندارند. با ظهور انقلاب اسلامی تاریخ جدیدی به وجود آمده که دست و زبان و فکر و دل مردم به چیز دیگری غیر از غرب نظر دارد و اگر ما جایگاه انقلاب اسلامی را در شرایط تاریخی‌اش بشناسیم می‌فهمیم هر حادثه‌ای جایگاهش کجا است و به کجا ختم می‌شود، در چنین فضایی می‌توانیم فکر کنیم و سخن بگوئیم و به تفاهم برسیم.

آینده‌داری انقلاب اسلامی

بنده با این نیت سخن می‌گویم تا از همدیگر بپرسیم ما در کجای تاریخ‌مان هستیم؟ شما این را از حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» شنیدید که فرمودند: «این قرن، قرن نابودی ابرقدرت‌ها است» از خود بپرسید ایشان با چه ملاکی این سخن را گفتند؟ مقام معظم رهبری «حفظه الله» در طلوع نهضت‌های بیداری اسلامی در مقابل آن‌هایی که گفتند بهار عربی شروع شده، فرمودند: «این قرن قرن اسلام است» حساسیت برای فهمیدن جایگاه‌های این سخنان به شما کمک می‌کند تا بفهمید هر حادثه‌ای جایگاهش کجا است و به کجا ختم می‌شود و زندگی خود را در زیر کدام سایه قرار دهید.

قرآن می‌فرماید وقتی شرایط نابودی یک فکر و فرهنگی در تاریخ فراهم شد: «مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ»⁵ هرگز اجل آن امت نه جلو می‌افتد و نه به تأخیر می‌انجامد. دکتر شریعتی می‌گفت: «ابوسفیان خوب فهمید که اسلام آمده است که بگوید ای ابوسفیان: تو دیگر جایی

نداری» به همین جهت ابوسفیان در آن ابتدا سخت در مقابل اسلام ایستاد و چند جنگ را برای نابودی اسلام مدیریت کرد، پس از آنکه فهمید جریان جدیدی وارد تاریخ شده، بدون آنکه یک روز از ته قلب اسلام را بپذیرد، خود را داخل مسلمانان جا زد. ابوسفیان چون نقطه ضعف‌های خود را و نقطه قوت‌های اسلام را درک کرد خواست به نظر خود وارد تاریخ جدید شود و خود را در تاریخ جدید ادامه دهد بدون آنکه تغییر هویت داده باشد و این ناشی‌گری را بعضی‌ها در تاریخ انقلاب نیز انجام دادند ولی با همه‌ی زرنگی که به خرج دادند نتوانستند خود را از بی‌آیندگی رهایی ببخشند، چون به اسلامی که آینده‌ی تاریخ را در دست دارد نپیوستند بلکه خواستند اسلام را به خود پیوند بزنند. این‌که امویان این همه اصرار دارند هیچ اسمی از امیرالمؤمنین ♦ در میان نباشد، چون اسلام و امیرالمؤمنین ♦ به همدیگر پیوند خورده بود و احساس می‌کردند این جریان عین آینده‌داری است، فکر کردند می‌توانند خود را به جای علی ♦ به اسلام پیوند بزنند و با آینده‌داری اسلام، آینده‌دار شود و تلاش معاویه برای ولایت‌عهدی یزید در همین راستا بود، غافل از آن که این‌ها از جنس اسلامی که آینده‌ی تاریخ را تغذیه می‌کند و جلو می‌رود نیستند و به همین جهت پس از هزار ماه اصرار بر ماندن بالأخره طومار امویان بسته شد.

وقتی تاریخ را نگاه کنید از خود می‌پرسید چرا اهل البیت علیهم‌السلام اینقدر اطمینان دارند که آینده از آن‌ها است؟ از حضرت امام باقر ♦ داریم که در شرح آیه‌ی: «وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»⁶

فرمودند: «نَحْنُ أَهْلُ الْعَاقِبَةِ» می‌فرمایند: «وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ ♦ - «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثْنَا اللَّهَ الْأَرْضَ وَ نَحْنُ الْمُتَّقُونَ»⁷ در کتاب علی ♦ یافتیم این که قرآن می‌فرماید: «زمین را برای کسانی از بندگانمان قرار می‌دهیم که می‌خواهیم و عاقبت از آن متقین است» من و اهل بیت من آن‌هایی‌اند که زمین را برای آن‌ها قرار داد و ما ئیم آن متقینی که عاقبت از آن‌ان است. اگر با دید وجودی به این سخن حضرت نگاه کنیم که می‌گویند: ما ئیم اهل عاقبت، می‌فهمیم راز این اطمینان آن است که جایگاه تاریخی حادثه‌ها و حاکمیت‌ها را می‌شناختند و می‌دانستند آن‌ها هستند که همواره تاریخ را به سوی اهداف نهایی‌اش مدیریت می‌کنند و به همین جهت هر جا حیاتی را در تاریخ مشاهده می‌کنید به جهت حضور فرهنگ اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} است مثل انقلاب اسلامی که با مدیریت فرهنگ اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} ظهور و ادامه می‌یابد. اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} در سراسر تاریخ حاضرند و نمی‌گذارند قداست دروغین مأمون عباسی‌ها به انتها برسد، در همین راستا انقلاب اسلامی آرمانی را در مقابل بشر امروز قرار داد که نه‌تنها جهان اسلام دیگر نمی‌تواند دیکتاتورها را تحمل کند حتی جهان غرب نیز نمی‌تواند نظام سرمایه‌داری را تحمل نماید.

دلیل حضور تاریخی علی ♦ بعد از شهادت حضرت، به قتل رساندن مُحَبِّین امیرالمؤمنین ♦ است و این نشان می‌دهد که حضرت علی ♦ به پایان نرسیده است. و عجیب است که به زعم دشمنان علی ♦ باید مُحَبِّین علی ♦ به دست کسانی به قتل برسند تا تصور

مقابله‌ی جبهه‌ی حق با باطل از دل آن بیرون نیاید. باید از نظر امویان محبّین علی \blacklozenge به دست حجاج بن یوسف ثقفی که حافظ قرآن است کشته شوند تا موضوع حق و باطل در میان نباشد. هیچ وقت نمی‌شود محبّین امیرالمؤمنین \blacklozenge را به دست انسانی وحشی مثل چنگیزخان به قتل برسانند به همین جهت نهایت حيله‌گری را در این امر به کار برده اند. جایگاه تاریخی فرهنگها

عرض بنده آن است که متوجه باشید وقتی امویان و سپس عباسیان محبّین علی \blacklozenge را دشمن خود می‌بینند پس نشان می‌دهد علی \blacklozenge در همه‌ی تاریخ حاضر است. امام صادق \blacklozenge هم با توجه به چنین حضور تاریخی حوصله به خرج می‌دهند تا شرایط عبور جامعه‌ی اسلامی از آنچه باید از آن عبور کند فراهم گردد. عبدالله بن حسن در زمان امامت امام صادق \blacklozenge اصرار دارد: حالا که امویان ضعیف شدند ما بنی هاشم کار را در دست بگیریم و بر حاکمیت فرزندش محمد تأکید داشت. حضرت صادق \blacklozenge می‌فرمایند: «این کار را نکنید زیرا هنوز زمان آن نرسیده و اگر تو ای عبدالله گمان داری مهدی موعود فرزند تو است بدان که او نیست. حضرت دست بر پشت ابوالعباس سفاح زد و فرمود این مرد و برادرانش و فرزندانش به سلطنت می‌رسند.⁸ امام صادق \blacklozenge و سایر ائمه علیهم‌السلام متوجه اند در آن شرایط، زمانه ظرفیت حاکمیت امامی را که از حقیقت سخن بگوید ندارد و مردم هنوز توان درک مقام قدسی امامی را ندارند که بی‌چون و چرا فرامین او را بپذیرند تا از طریق چنین مدیریتی امور جامعه جلو برود. در مناقب ابن شهر آشوب هست که مأمون الرقی گفت: محضر آقام حضرت امام صادق بودم که سهل بن حسن

خراسانی وارد شد و سلام عرض کرد و نشست و گفت: ای پسر پیامبر، شما اهل بیت امّت‌اید، چه چیزی مانع شما می‌شود که از حق خودتان [اعراض کنید] و بنشینید در حالی که يك صد هزار شیعه دارید که در پیش شما شمشیر می‌زنند؟! فرمود: ای خراسانی بنشین، خدا حق شما را رعایت کند، سپس به [یکی از کنیزان به نام] حنیفه فرمود: تنور را روشن کن، او تنور را روشن کرد تا اینکه کاملاً گداخت و بالای آن سفید و روشن شد، آنگاه امام صادق \blacklozenge به او فرمود: ای خراسانی بلند شو در تنور بنشین، خراسانی گفت: ای آقایم، ای فرزند پیامبر خدا، مرا با آتش معذب نکن، از من درگذر، خدا از شما درگذرد. امام فرمود: از تو درگذشتم، مأمون رقی گفت: در این اثنا، هارون مکی وارد شد و کفش‌هایش در انگشت سبابه اش بود. عرض کرد: ای پسر پیامبر سلام بر شما باد، امام \blacklozenge به او فرمود: کفش‌هایت را رها کن و در تنور بنشین. او کفش‌های خود را کنار گذاشت و سپس داخل تنور شد و امام در رابطه با خراسان مشغول گفتگو با خراسانی شد، سپس فرمود: ای خراسانی بلند شو و به تنور نگاه کن، خراسانی بلند شد و هارون مکی را دید چهار زانو در داخل تنور نشسته است. سپس سالم و سر حال بیرون آمد و به ما سلام گفت. امام \blacklozenge به مرد خراسانی گفت: در خراسان چند نفر مثل این را پیدا می‌کنی. جواب داد: به خدا سوگند حتی يك نفر هم پیدا نمی‌شود، امام فرمود: به خدا سوگند حتی يك نفر! و سپس گفت: اما ما خروج نمی‌کنیم در زمانی که در آن پنج نفر را پیدا نمی‌کنیم که یار و یاور ما باشد، ما به وقت خروج داننا تر هستیم.»⁹

حضرت با ایجاد این صحنه می‌خواهند روشن کنند شرایط تحقق هر فرهنگی جایگاه خاصی در تاریخ دارد تا گمان نکنیم هر حادثه‌ای را در هر زمانی می‌توانیم محقق کنیم. آری باید مثل امامان سعی نمائید از تنگناهای تاریخی که مانع تحقق آرمان‌هایتان است عبور نمائید و شرایط را جهت تحقق آن آرمان‌ها فراهم کنید. تاریخ شیعه منتظر شعوری است که انسان‌ها بتوانند نسبت خودشان را با امام معصوم درست تعریف کنند و گرنه همیشه چند نفری بوده‌اند مثل مالک اشتر و یا عمار یاسر که نسبت خود را با امیرالمؤمنین \blacklozenge درست تعریف کرده باشند ولی تاریخ منتظر جامعه‌ای است که در فرهنگ عمومی انسان‌ها معنای خود را مثل معنایی که مالک اشتر برای خود نسبت به امام تعریف کرده بود، تعریف کنند. درست است که ابن عباس در اردوگاه امیرالمؤمنین \blacklozenge است ولی ابن عباس با تحلیل وارد این اردوگاه شده و نه با این نگاه که علی \blacklozenge منصوب خدا است تا جامعه‌ی اسلامی را با هدایت الهی جلو ببرد، به همین جهت وقتی فرزندان او حاکمیت را در سلسله‌ی عباسیان به دست گرفتند همان برخوردی را با اهل البیت علیهم‌السلام کردند که بنی امیه انجام دادند.

انقلاب اسلامی، فتحی تاریخی

هنر ما آن است که با شروع انقلاب اسلامی در عین آن که چشم خود را از اهداف آن برنمی‌داریم آن را به عنوان یک فتح تاریخی بدانیم و مراحل رسیدن به آن اهداف را بشناسیم تا بتوانیم از موانع عبور کنیم و امیدوار به وعده‌ی خداوند باشیم که وعده‌ی الهی در شروع تاریخی جدید، تخلف‌ناپذیر است. اگر کسی تاریخ آن زمان را که پیامبر خدا $\text{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم}$ مأمور شدند علی \blacklozenge را به عنوان ادامه‌ی اسلام معرفی کنند، می‌شناخت به خوبی مثل

پیامبر ﷺ می‌فهمید زمینه‌ی پذیرش چنین پیشنهادی فراهم نیست. وقتی خدا می‌فرماید: ای پیغمبر تو درست می‌فهمی که زمینه‌ی پذیرش علی هنوز فراهم نیست ولی این دست و آن دست نکن، علی را معرفی کن و اگر معرفی نکنی رسالت خود را به انتها نرسانده‌ای، خداوند می‌خواهد تاریخ جدیدی را در ادامه‌ی اسلام شروع کند تا به مرور زمینه‌ی فعلیت یافتن آن فرا رسد.

پیامبر خدا ﷺ به خوبی تشخیص داده بودند که جریان‌های سیاسی و قبیلگی، غدیر را نادیده می‌گیرند ولی با این‌همه خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»¹⁰ ای پیامبر چرا معطل هستی؟ چون طبق روایات و اشاراتی که رسول خدا ﷺ در سخنان‌شان قبل از غدیر در مکه و منا دارند، معلوم است که قبلاً خداوند موضوع وصایت علی ﷺ را با رسول خدا ﷺ در میان گذاشته و لذا در این آیه تهدید می‌کند و می‌فرماید: «وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ» اگر آن عمل را انجام ندهی، هیچ نتیجه‌ای از رسالت خود نمی‌گیری و عملاً رسالت خود را ابلاغ نکرده‌ای. تحلیل پیامبر ﷺ این بود که زمینه‌ی تاریخی معرفی علی ﷺ فراهم نیست، خود خدا این نور را به پیامبرش داده که می‌فهمد زمینه‌ی تاریخی این موضوع فراهم نیست، بعد هم که موضوع طرح شد ثابت شد شرایط همان‌طوری بود که رسول خدا ﷺ پیش‌بینی می‌کردند. به طوری که نضر بن حارث بن کله با شنیدن جریان غدیر گفت: خدایا اگر محمد حق است و آنچه می‌گویند از نزد تو است پس سنگی بر ما ببار یا ما را

به عذابی الیم مبتلا کن، که سنگی از آسمان آمد و بر آن ملعون افتاد. و آیهی «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»¹¹ نازل شد.¹² خدا در عین تأیید تحلیل رسول خدا ﷺ، نکته‌ای را در ادامه آیه می‌فرماید که «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» ای پیامبر! خداوند تو را و رسالت تو را از دست مردم حفظ می‌کند و کاری می‌کند که نقشه‌شان به آن نهایتی که می‌خواهند نرسد. تفسیر قسمت آخر آیه را در تفسیر میزان ملاحظه کنید که به چه معنایی خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»¹³ تفسیر میزان نگاه بسیار دقیقی به این قسمت انداخته است. اگر این قسمت از آیه را بدهید به دست کسی که حضور حق را در مراحل گوناگون تاریخ نمی‌شناسد تا تفسیر کند. می‌گوید یعنی خداوند کافرین را هدایت نمی‌کند. از خودش نمی‌پرسد اگر خدا کافران را هدایت نمی‌کند، پس مسلمان‌ها را هدایت می‌کند؟ پس پیامبران را برای چه کاری فرستاد، مگر نفرستاده تا کافران را هدایت کند؟ اما اگر این آیه را ببرید در تاریخ خودش معلوم می‌شود می‌خواهد به پیامبر ﷺ مژده بدهد، اولاً: این‌ها که در مقابل مدیریت علی ♦ جهت هدایت جامعه ایستاده‌اند کافرند، ثانیاً: درست است این کافران نقشه‌هایی می‌کشند ولی نقشه‌هایشان نتیجه نمی‌دهد و خداوند آن‌ها را در نقشه‌هایشان هدایت نمی‌کند و معلوم است وقتی خداوند کسانی را هدایت نکرد کارشان بی‌ثمر خواهد شد.

11 - سوره‌ی معارج، آیه‌ی 1.

12 - الفین، ترجمه‌ی وجدانی، ص 894.

13 - سوره‌ی مائده، آیه‌ی 67.

خداوند خطاب به رسول خدا ﷺ در آخر آیه می‌فرماید: درست است متوجه هستی عده‌ای نقشه می‌کشند که پیام غدیر به حاشیه رود و آن را تحریف می‌کنند ولی به تو مژده می‌دهم که نتیجه نمی‌گیرند. این‌ها سقیفه را ساختند برای نادیده گرفتن غدیر و قبل از آن هم در آن صحیفه متحد شدند که نگذارند جریان غدیر پا بگیرد.¹⁴ ولی به آن نتیجه‌ای که می‌خواستند نرسیدند و فرهنگ غدیر به عنوان یک فتح تاریخی، با وعده و مژده‌ی خدا ادامه یافت و انقلاب اسلامی صورت وعده‌ی خداوند است به پیامبر ﷺ و به یک معنا روح توحید است در موطن تاریخ امروزمان، به همان معنایی که غدیر ادامه‌ی نبوت بود تا توحید در حجاب جاهلیت قرار نگیرد. اگر جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را غیر از این تصور بفرمائید، نه‌تنها به انقلاب که به خودتان هم جفا کرده‌اید، همان‌طور که امثال بنی‌صدر و بعضی از سیاسیون و جبهه‌ها و حزب‌های قبیله‌ای به خود جفا کردند، چه آن احزاب، اصولگرا باشند ولی قبیله‌ای فکر کنند¹⁵ و چه غیر اصولگرا باشند، با نگاه غلط به انقلاب اسلامی، خود و جریان خود را بی‌تاریخ

14 - جریان صحیفه در بحار، ج 8، ص 33 و شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج 4، ص 454 آمده، که پس از ماجرای غدیر خم گروهی به این نتیجه رسیدند پس از رحلت رسول‌خدا ﷺ با تمام قدرت برضد حکومت علی‌علیه السلام مبارزه کنند و پیمان نامه‌ای با امضاء 34 نفر تهیه و آن‌را به ابوعبیده‌جراح دادند مبنی بر این که محمد ﷺ رسالت خود را انجام داد و کسی را جانشین قرار نداد و اختیار حکومت را به عهده‌ی ملت گذارد تا رهبری ملت موروثی نشود...

15 - رهبر معظم انقلاب یکی از شاخصه‌های اصولگرایی را سعه‌ی صدر و تحمل مخالف می‌دانند و این از جمله شاخصه‌هایی است که جزو پایه‌های اصولگرایی است. (در تاریخ 1385/6/6) در حالی‌که اصولگرایی حزبی و قبیله‌ی تنها خود و برداشت خود را از اسلام و انقلاب مدّ نظر دارد و هر فکر و برداشت دیگر از اسلام و انقلاب را نفی می‌کند.

و بی‌آینده کردند، اصولگرایی واقعی این است که بتوانیم جایگاه انقلاب اسلامی را به عنوان حضور روح توحید در این زمان بدانیم.

امویان و عباسیان بسیار تلاش کردند تا مسلمانان جهان اسلام به اهل البیت^{علیهم‌السلام}، به عنوان کسانی که شایستگی مدیریت دینی و سیاسی آن‌ها را دارند، رجوع نکنند و عنصر ترک در دربار بنی‌العباس در جسارت به اهل البیت^{علیهم‌السلام} مشهور بود، در هر حال و به هر دلیلی هارون و مأمون به امام رضا^{علیه‌السلام} می‌گفتند پسر عمو، ولی شاخصه‌ی ترکان عثمانی ضدیت با اولاد امیرالمؤمنین^{علیه‌السلام} بود، با این‌همه درست در اوج حاکمیت ترکان عثمانی، با ظهور سلسله‌ی صفویه، تشیع به عنوان یک دولت ظهور کرد و شیعه حضور تاریخی خاصی پیدا نمود و به یک معنا به فتح تاریخی خاص خود دست یافت. همان‌طور که ما با ظهور انقلاب اسلامی به فتح تاریخی خاص خود دست یافتیم و از این جهت که سلسله‌ی صفویه فتح تاریخی ظهور حکومتی شیعی است، جایگاه ذی‌قیمتی در تاریخ ما دارد، هر چند بعضی از عناصر این سلسله درست عمل نکردند و یا بعضی از اعمال ناشایست از بعضی از آن‌ها به چشم می‌خورد. به نظر بنده اشتباهی که آقای دکتر شریعتی داشت ولی امثال مقام معظم رهبری از آن اشتباه بری بودند، غفلت از جایگاه تاریخی سلسله‌ی صفوی است. دکتر شریعتی با طرح تشیع علوی و تشیع صفوی، سراغ ضعف‌های جزئی بعضی از پادشاهان صفوی می‌رود و یا اشکال می‌گیرد که چرا مرحوم مجلسی پادشاه صفوی را تمجید کرده است، غافل از این که علماء ما متوجه شده‌اند با ظهور دولت صفوی تاریخ جدیدی شروع شده و لذا امثال شیخ بهایی و محقق کرکی از بعلبک حرکت می‌کنند و به سوی دربار صفوی می‌آیند تا مسیر آینده‌ی

تاریخ را مدیریت کنند، چون می‌فهمند جایگاه دولت صفوی در تاریخ چه جایگاهی است و این مسیر به حاکمیت تشیع با فرهنگ علی \blacklozenge منتهی می‌شود و نه به حاکمیت شاه عباس صفوی. تاریخ‌دانانی مثل آقای دکتر موسی نجفی به خوبی متوجه روحیه‌ی تمدن‌سازی سلسله‌ی صفوی در ذیل اسلام اهل البیت علیهم‌السلام شده‌اند و با توجه به این نکته است که مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» در مقایسه با صفویه، قاجار را شدیداً می‌کوبند در حالی که برای صفویه ارزش قائل‌اند،¹⁶ این نوع ارزش‌گذاری که رهبری نسبت

16 - مقام معظم رهبری در این باره می‌فرمایند: بعداً حوزه‌ی علمیه‌ی شیعه در شامات و طرابلس و حلب و سپس در حله تشکیل می‌شود که بزرگان فقهای حلی‌ما، اسمشان در تاریخ و آثارشان در کتابخانه‌های عظیم فقاقت شیعه محفوظ و موجود است و این روند ادامه پیدا می‌کند تا زمانی که سلطنت صفویه در ایران تشکیل می‌شود و مقطعی عظیم به وجود می‌آید. علی‌رغم کسانی که سعی کردند صفویه را ضد شیعه و اسلام و مفاهیم و ارزشهای دینی معرفی کنند، سلاطین صفویه با همه‌ی بدیهایی که در جانب حکومت و شخصیت‌های خودشان داشتند، حرکت‌های بزرگ ماندگار فراموش‌نشده‌ای انجام دادند که یکی از آن‌ها گسترش حوزه‌های علمی شیعه است که در آن وقت، حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان و خراسان و قم و نجف و بقیه‌ی مناطق، به برکت آن‌ها آباد شد که اگر کسی وارد مطالعه شود، شگفتی‌های عظیمی را خواهد دید. اگر شما تا قبل از دوران صفویه، فقهای شیعه را نگاه کنید، تعداد ایرانیان انگشت شمار است؛ اما بعد از صفویه، هرکدام از بزرگان علما را که نگاه کنید شاید نود درصد آنان فقهای ایرانی هستند. بعد از این دوره، اوج حوزه‌ی نجف و کربلا و حضور تلامذه‌ی مرحوم «وحید بهبهانی» و سپس «شیخ» و «صاحب جواهر» و تلامذه‌ی این بزرگواران تا دوره‌ی اخیر است. بعد مرکزیت عظمای حوزه‌ی فقاقت به وسیله‌ی مرحوم «آیت‌الله حائری» و بعد مرحوم «آیت‌الله بروجردی»، باز به قم منتقل می‌شود و تا امروز ادامه دارد. این حوزه، محصول این سیر تاریخی و نتیجه و مستحصل و زبده‌ی گزین‌همه‌ی این حرکت عظیم علمی است که با مهاجرت و تحقیق و علم، همراه بوده است و امروز در اختیار شماست. حوزه‌های علمیه، موضوع یک بحث تاریخی و علمی بسیار مهمی است که بجاست کسانی از فضلاء حوزه و بزرگانی از اهل نظر، به این مسئله به شکل متقن و محقق‌ی پردازند که می‌بینم بحمد الله به این مسائل پرداخته می‌شود.» (سخنان رهبر انقلاب در دیدار با جمعی از نخبگان حوزه‌ی علمیه‌ی قم 13/09/1374)

به صفویه دارند به جهت فهمی است که نسبت به جایگاه تاریخی سلسله‌ی صفویه دارند نه افراد آن. مشکل دکتر شریعتی نسبت به سلسله‌ی صفویه را همین امروز بعضی‌ها نسبت به انقلاب اسلامی دارند که نمی‌توانند جایگاه تاریخی انقلاب را بفهمند، می‌گویند اگر انقلاب اسلامی شده چرا هنوز بی‌حجابی هست و ادارات ما اسلامی نیست، این‌ها غافلاند از این که همیشه انحطاط‌ها فرایند هستند و طول می‌کشد تا تمدن جدیدی به جای تمدن قبلی با عالم مخصوص به خودش، حاکم شود. ما در طلیعه‌ی گذار تاریخی از فرهنگ غربی به فرهنگ دینی هستیم و نه در پایان آن، طلیعه یعنی آغاز یک آغاز، عمده فهم جایگاه تاریخی این پدیده است. از عظمت تاریخی سلسله صفویه همین بس که دولت عثمانی حاضر شد با نادرشاه کنار بیاید به این شرط که نادرشاه از این که صفویه مذهب رسمی کشور را تشیع اعلام کرده بودند کوتاه بیاید و با کوتاه آمدن نادرشاه، نادرشاهی که

و یا در جای دیگر می‌فرمایند: «قبل از طلوع صفویه و بعد از دوران سلجوقیان، ایران کشوری بود که هر بخشی از آن آهنگ جداگانه‌ای می‌نواخت و از عزت و عظمت ایران در آن دورانها خبری نبود. این عزت را صفویه دادند. و صفویه از اردبیل طلوع کردند و خاندان عرفای مجاهد و مبارز یعنی اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی توانستند این زمینه را به وجود آورند، تا فرزندان آن‌ها ایران را به همه‌ی عالمیان در دنیای آن روز، متحد، مقتدر، عزیز، سربلند و پیشرفته معرفی کنند. خدمت دوم، عاملی بود که در واقع پشتیبانی معنوی عامل اول محسوب می‌شود؛ یعنی احیای مذهب شیعه، مذهب اهل بیت و ارادت به خاندان پیامبر. مردم همین مردم شجاع، همین عشایر غیور از این سرزمین با نام امیر المؤمنین، با نام امام حسین، با نام شهدای کربلا، با نام ائمه‌ی معصومین^{علیهم‌السلام} توانستند بروند و نام خدا، یاد اهل بیت و آئین مقدس اسلام و فقه متین جعفری را در سرتاسر این کشور، مستقر کنند و کشوری یکپارچه، محکم و مقتدر به وجود آورند. (03 / 05 / 1379)

در اذهان مردم به سردار ملی مشهور بود به ننگ ملی تبدیل شد.

گله امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» **به بعضی از**

مقدسین

جایگاه تاریخی سلسله‌ی صفوی دیگر به نادرشاه اجازه نمی‌دهد که بیاید و حضور تاریخی صفویه را - به عنوان شروع دولت شیعی - تغییر دهد و حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» به همین معنا در رابطه با انقلاب اسلامی فرمودند: این ملت دیگر برنمی‌گردد، اگر من هم برگردم این ملت برنمی‌گردد. درست است که با تلاش دشمنان اسلام سلسله‌ی قاجار با آن نژاد مغولی‌اش آمد و عملاً حجاب اسلام شیعه شد ولی ملاحظه کردید که مردم در اولین فرصت با طرح مشروطه، عزم عبور از قاجار را نشان دادند و خواستند با طرح رجوع به پارلمان، آراء ملتی در جامعه حاکم باشد که به اسلام و تشیع وفادار است. درست است که دشمن بیکار نمی‌نشیند و با جریان روشنفکری غربزده سعی دارد انقلاب مردم را در نهضت مشروطه مصادره کند ولی ملاحظه می‌کنید که با طرح متمم قانون اساسی توسط شیخ فضل الله، روحیه‌ی تأکید بر عهد تشیع فرو نشست و تأکید شد که باید هر قانونی که از مجلس می‌گذرد به تأیید مجتهدین برسد. عده‌ای که متوجه جایگاه تاریخی انقلاب مشروطه نیستند فقط به عیب‌ها می‌نگرند در حالی که اگر در دولت صفوی، شاه عباس است که منت بر سر شیخ بهایی می‌گذارد و اجازه می‌دهد او حجت الاسلام باشد و حکم حجت الاسلامی را به او تنفیذ می‌کند. در مشروطه ما یک قدم جلوتر آمدیم و حالا این مراجع‌اند که در کنار نمایندگان مجلس شورای ملی، نماینده تعیین می‌کنند تا قوانین مصوب مجلس به تأیید اسلام برسد و این همچنان جلو آمد تا آنجایی که در انقلاب اسلامی حکم رئیس جمهور

را هم باید ولیّ فقیه تنفیذ کند، به این معنا که با آن‌همه نقشه که در حذف حضرت علی \blacklozenge کشیدند باز ایشان به تاریخ برگشت، زیرا فقیه از خودش چیزی نمی‌گوید جز آنچه خدا و رسول و امام می‌گویند. گله‌ای که حضرت امام از بعضی مقدسین و بعضی از مراجع داشتند در همین رابطه بود که آن‌ها اشکال می‌گرفتند چرا هنوز ادارات درست نشده و بعضی زنان بی‌حجاب‌اند، حضرت امام انتظار داشتند که آقایان متوجه شوند تاریخ جدیدی شروع شده و همه از این زاویه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را ملاحظه کنند که با طلوع انقلاب اسلامی بشر در مقیاس جهانی و در ایران به طور خاص وارد فاز تاریخی عبور از عالم مدرن شده، منتها این فاز تاریخی مثل همه‌ی تحولات تاریخی دیگر امری ناگهانی نیست که سریعاً با ثمرات آن روبرو شویم بلکه یک فرایند طولانی تاریخی است، همان‌طور که انتقال از قرون وسطی به مدرنیته حد اقل 200 تا 250 سال طول کشید - از نیمه‌ی دوم قرن 12 میلادی تا نیمه‌ی دوم قرن 14، طلیعه‌های ظهور مدرنیته را در مثلاً شعری از فرانچسکو بتزاک از اولین شاعران مدرن تا داستان‌های هرزه و عشقی کامرون می‌توان یافت¹⁷ - بر همین اساس اگر از ظهور امری در تاریخ سخن می‌گوئیم به معنای ظهور ناگهانی و لحظه‌ای نیست. همان‌طور وقتی بحث از انحطاط مدرنیسم می‌کنیم به فرایند انحطاط نظر داریم که شروع آن انحطاط تا تحقق انقراض 200، 300 سال طول می‌کشد، تازه وقتی انحطاط به انقراض انجامید و تمدن جدید حاکم شد، محقق شدن تمدن جدید نیز یک فرآیند چند صد ساله است. مهم آن

17 - در این مورد به سخنرانی دکتر شهریار زرشناس تحت عنوان «تأملی در ماهیت رسانه‌ی تصویری در دوران گذار»، سایت رجا نیوز در تاریخ چهارشنبه 21 تیر 1391 رجوع شود.

است که بدانیم وقتی جامعه و یا افرادی نظر به تمدن جدید داشتند در طول مدت فرآیند در تاریخی از نشاط و هدفداری و معنویت به سر می‌برند.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» انتظار داشتند که مقدسین متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی که رجوع به توحید دارد، بشوند، هرچند فضای دانشگاه‌های ما به راحتی وارد فرآیند جدید نشود و سعی بر محکم کردن مناسبات جهان مدرن در تئوری‌های سیاسی خود داشته باشد مثل کاری که آقای حسین بشیریه، با تئوری‌های خود بر سر بعضی از اعضای حزب مشارکت آورد تا آن‌ها متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی نشوند و در نتیجه انقلاب را بی‌آینده بدانند و تحت تأثیر افکار امثال آقای سروش، خود را در مقابل فرهنگ غرب ببازند، ولی انقلاب اسلامی در محلی از تاریخ قرار دارد که این تلاش‌ها کاری از پیش نمی‌برد. جریان روشنفکری غربزده از همان دولت سازندگی و با توجه به آمادگی آقای هاشمی چنین القاء کردند که انقلاب اسلامی حادثه‌ای است در کنار نظام مدرن و باید در چنین فضایی خود را تعریف کند و متأسفانه عده‌ای را تحت تأثیر این فکر قرار دادند و تا آنجا کار را جلو بردند که عده‌ای در زمان دولت سازندگی بورسیه‌ی تحصیل به خارج گرفتند تا به عنوان کارگزاران آینده‌ی نظام اسلامی بتوانند نظام ایران را در کنار فرهنگ مدرن جای دهند.

تفاوت دولت‌های نهم و دهم با دولت‌های قبلی در این بود که دولت نهم و دهم به خوبی متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی بود و از آن طرف انحطاط و انقراض تمدن غرب نیز از چشم‌پنهان نبود و با این ملاک می‌توان فهمید چه نوع دولتی در آینده می‌تواند بستر تحقق اهداف انقلاب اسلامی باشد و چه نوع دولتی نمی‌تواند بستر تحقق اهداف

انقلاب قرار گیرد، ضعف‌های اجرایی چیزی است که همه‌ی دولت‌ها دارند، زیرا ساختار فرهنگی و اقتصادی ما در حال حاضر در درون فرهنگ مدرنیته و تحت تأثیر آن است و ما در حال حاضر از این جهت در قسمت تاریک تاریخ‌مان به سر می‌بریم، با این تفاوت که با انقلاب اسلامی عزم عبور در ما ظهور کرده و این چیزی نیست که با ممانعت روشنفکران تحت تأثیر غرب تغییر کند.

نهمین جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی موجب شد که عده‌ای حساب کردند می‌توانند از خارج بیایند و همراه با روشنفکران داخل، ارزش‌های انقلاب را دگرگون کنند، با این نیت دولت اصلاحات را در دست گرفتند. ولی یک چیز را متوجه نبودند و هنوز هم متوجه نیستند و آن جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی است. در حالی‌که مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» متوجه مسیر تاریخی انقلاب اسلامی بودند و بدون آن‌که برخورد مستقیمی با آن‌ها داشته باشند، با زنده نگه داشتن روح انقلاب آن جریان را بی‌خاصیت کردند. بر اساس این نگاه است که رهبری «حفظه‌الله» می‌فهمند؛ نه حزب مشارکت در تهران ماندنی است و نه ملک عبدالله در کشور سعودی، زیرا با ظهور انقلاب اسلامی چشم‌ها و قلب‌ها به جایی افتاده است که فرایند حاکمیت مردم را به جای حاکمیت قبایل و یا سرمایه‌داران دنبال می‌کند. جریان‌های داخلی هم باید بدانند اگر نتوانند خود را در ذیل شخصیت حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» قرار دهند، در فرآیند تاریخ جدید بیرون تاریخ‌اند، اگر صدها حزب هم تشکیل دهند و همه‌ی مراکز قدرت را هم در دست بگیرند، تا تکلیف خود را نسبت به انقلاب درست روشن نکنند نتیجه‌ای درازمدت از زحمات خود نمی‌گیرند.

این مثالها را زدم تا بتوانم عرض کنم حال که روشن شد اگر جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را بشناسیم باید بدانیم ابتدا لازم است شخصیت اشرافی حضرت امام را پیدا کنیم و به تعبیر دیگر باید امام را آنطور که هست و نه آنطور که سیاسیون به ما معرفی می‌کنند، پیدا نماییم. بنده قبول ندارم که اکثر ما امام را پیدا کرده ایم ولی قبول دارم که افرادی مثل مقام معظم رهبری امام را پیدا کرده‌اند که البته لازم است دلایل و شواهدی برای این ادعایم عرض کنم که اگر درست بود شما هم این ادعا را بپذیرید.

راز ریزشها در انقلاب

بنده معتقدم اگر بخواهم به شما عزیزان خدمت بکنم و با توجه به سن بیشتری که دارم و مختصر تجربه‌ای که به دست آورده‌ام، به شما کمک کنم، کمک من آن است که معلوم کنم شما در کجای تاریخ‌تان قرار دارید و برای این کار باید شخصیت امام را درست به شما نشان دهم، چیزی که تا حدی در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی» (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) به عهده گرفته‌ام. سعی بنده در آن کتاب آن بوده که عزیزان متوجه شخصیت اشرافی امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» باشند و طوری خود را تربیت کنند که بتوانند با ملکوت خود، نظر به ملکوت حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» بیندازند و گرنه سرنوشتی جدای سرنوشت سیاسیون سیاسی‌کار نخواهید داشت.

این که عرض کردم مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را پیدا کردند به جهت تعبیراتی بود که ایشان نسبت به امام دارند. تعبیراتی که حکایت از عمق بینش ایشان نسبت به امام می‌کند. بنده یک جمله از رهبری در اولین

روزهایی که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» رحلت کردند می‌آورم و یک جمله هم از روزهای اخیر. دقت در بقیه‌ی صحبت‌های ایشان را به عهده‌ی خودتان می‌گذارم.

ایشان در سال 1368 می‌فرمایند: «امام خمینی شخصیتی آنچنان بزرگ بود که در میان بزرگان و رهبران جهان و تاریخ به جز انبیاء و اولیاء معصومین به دشواری می‌توان کسی را با این ابعاد و این خصوصیات تصور کرد. آن بزرگوان قوت ایمان را با عمل صالح و اراده‌ی پولادین را با همت بلند و شجاعت اخلاقی را با هضم و حکمت و صراحت لهجه را با بیان صدق و متانت و صفای معنوی و روحانی را با هوشمندی و کیاست و تقوا و ورع را با سرعت و قاطعیت و ابهت و صلابت رهبری را با رقت و عطوفت و خلاصه بسی خصال نفیس و کمیاب را که مجموعه‌ی آن‌ها در قرن‌ها و قرن‌ها به ندرت ممکن است در انسان بزرگی جمع شود و همه و همه را با همت داشت الحق شخصیت آن عزیز یگانه شخصیتی دست نیافتنی و جایگاه والای انسانی او جایگاهی دور از تصور و اساطیر گونه است.»¹⁸

و در تاریخ 90/11/21 می‌فرمایند:

«امام عزیز ما آن مرد عظیمی که بلا شک خداوند لمعه‌ای و لمحه‌ای از انوار طیبه‌ی نبوت‌ها را در وجود او قرار داده بود»

ملاحظه کنید کسی دارد این سخنان را می‌گوید که اولاً: در هوش و فراست زبان‌زد خاص و عام است. ثانیاً: نشان داده به خوبی الفاظ را در جای خود به کار می‌برد. حالا چنین فردی می‌گوید: خداوند از همان نوری که به انبیاء خود داد به حضرت امام داده. این سخن را یک آدم عامی نمی‌گوید که نفهمد نور انبیاء یعنی چه. آیا کسی از اهل

فکر را می‌شناسید که چنین تعبیراتی را برای حضرت امام به کار برده باشد؟ آیا نباید بپذیریم مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» چیزهایی در شخصیت امام دیده‌اند که بقیه ندیده‌اند، همان چیزهایی که شهدا و سرداران، اندکی از آن را دیدند و در مقابل شخصیت امام شخصیت خود را نفی کردند؟ روایات نیز ما را متوجه وجود افرادی در اسلام کرده که به نور نبوت منورند هنر ما آن است که بتوانیم آن‌ها را درک کنیم. از پیامبر خدا ﷺ داریم که انسان اگر با قرآن و فرهنگ قرآن مانوس شد به جایی می‌رسد که: «فَكَأَنَّمَا أُدْرِجَتِ النَّبُوءَةُ بَيْنَ جَنْبَيْهِ وَ لَكِنَّهُ لَا يُوحَىٰ إِلَيْهِ»¹⁹ گویا نبوت در بین دو پهلو و درج شده ولی به او وحی نمی‌شود.

راز ریزش‌های انقلاب - اعم از مبارزان قبل از انقلاب و بعضی از روحانیون - را در تفاوت نگاه آن‌ها با نگاه رهبری نسبت به امام باید جستجو کرد. بعضی‌ها مثل آقای منتظری فکر کردند شخصیت حضرت امام در مجتهد بودنشان محدود است، گفتند: امام مجتهداند، من هم مجتهدم. و نفهمیدند او یک شخصیت اشرافی است که راز نجات جهان اسلام و جهان بشری بر قلبش اشراق شده است و در این راستا اگر همه‌ی اساتید اخلاق و مراجع تقلید در ذیل شخصیت حضرت امام قرار گیرند اخلاق و فقه‌شان معنا پیدا می‌کند و از تاریخ بیرون نمی‌افتند. این بسیار شبیه آن است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «وَمَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»²⁰ هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است. با این‌که ممکن است طرف به نبوت رسول خدا ﷺ و به قرآن

19 - «الكافي»، ج 2، ص 604.

20 - إعلام الوری بأعلام الهدی، ص 442.

ایمان داشته باشد ولی اگر امام زمان خود را نشناسد هویت اسلامی خود را در زمان خود نشناخته، حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به همان معنا در حال حاضر هویت اسلامی ما به حساب می‌آیند و در همین راستا و در ذیل شخصیت حضرت امام، مقام معظم رهبری «حفظه الله» امروز هویت اسلامی ما محسوب می‌شوند و این را وقتی درست درک می‌کنیم که جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را بشناسیم. آن‌هایی که جایگاه تاریخی اسلام را که مرحله‌ی عبور از جاهلیت آن زمان بود نشناختند عملاً با غفلت از شخصیت علی ♦، در جاهلیت آن زمان ماندند و راه را برای حزب اموی هموار کردند و هنر شیعه آن بود که در شخصیت علی ♦ به اسلام ناب رجوع کرد. اکنون نیز قصه از همین قرار است و رجوع به امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ما را در ادامه‌ی همان تاریخی قرار می‌دهد که با غدیر شروع شد.

رابطه‌ی اشرافی مؤمنین با امام معصوم

یکی از دوستان به بنده می‌فرمود این‌طور که امام را مطرح می‌کنی ممکن است بعضی تصور کنند غلو می‌کنی، بنده معتقدم مدرنیته بلایی بر سر ما آورده است که ما دیگر قدیس‌شناسی را از دست داده‌ایم. به قول حافظ:

رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس..... گویی ولی

شناسان رفتند از این ولایت

مدرنیته انسان‌های بزرگ را انسان‌هایی می‌داند که در فرهنگ مدرنیته پروریده شده باشند، مثل جان لاک و ژان ژاک روسو، نهایتاً آقای خمینی را هم در همان حد می‌داند و این نوع نگاه به انسان‌ها را بر ما حاکم کرده که در آن نگاه هرگز انسان‌های قدسی معنا نداشته باشند چه رسد به این که تلاش کنیم خود را در ذیل شخصیت آن‌ها قرار دهیم. دین ما می‌گوید کسانی در این عالم

هستند که در ذیل فرهنگ ائمه علیهم السلام، شخصیت اشرافی پیدا کرده اند و با اشراق شخصیتشان تاریخ جدیدی را جلوی روح جامعه قرار می‌دهند و جامعه را به سوی هدف اصلی‌اش جلو می‌برند. در روایت داریم که ابن عباس از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد آیه‌ی «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» پرسید که می‌فرمایند: از فراست و هوشیاری انسان مؤمن بترسید زیرا او به نور خدا می‌بیند. سؤال کرد: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ علیه السلام لَأَنَّا خَلِقْنَا مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ خَلِقَ شِيعَتُنَا مِنْ شِعَاعِ نُورِنَا فَهُمْ أَصْفِيَاءُ أَبْرَارُ أَطْهَارُ مُتَوَسَّمُونَ نُورَهُمْ يُضِيءُ عَلَيَّ مَنْ سِوَاهُمْ كَالْبَدْرِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ»²¹ ای امیرالمؤمنین! چگونه مؤمن با نور خدا می‌بیند؟ فرمودند: زیرا ما از نور خدا خلق شده ایم و شیعیان ما از پرتو نور ما آفریده شده‌اند، آنها برگزیده و پاک و پاکیزه و مشخص هستند، نور آنها چنان بر نور دیگران درخشش دارد مانند ماه چهارده در شبی تیره و ظلمانی.

امام خمینی علیه السلام «رضوان الله تعالی علیه» طوری خود را در فهم معارف اهل البیت علیهم السلام و دل دادن به آن ذوات مقدس تربیت کردند که نه تنها به نور اهل البیت علیهم السلام می‌بینند بلکه حقیقتاً مصداق سخن امامان معصوم‌اند. آنجا که امامان خصوصیات بعضی از شیعیان را ذکر می‌کنند و می‌فرمایند اینها در قیامت - که حقیقت هر چیز ظهور می‌کند - با ما هستند. و یا حضرت امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند: «طُوبَى لَشِيعَتِنَا الْمُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا الثَّابِتِينَ عَلَيَّ مُوَالَاتِنَا وَ الْبَرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِنَا أَوْلَيْكَ مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْهُمْ قَدْ

رَضُوا بِنَا أُمَّةً وَ رَضِينَا بِهِمْ شِيعَةً فَطُوبَى لَهُمْ هُمْ وَاللَّهُ مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»²²
 خوشا بحال آن دسته از شیعیان ما که در غیبت قائم ما چنگ بدوستی ما زده، و بر محبت ما ثابت می‌مانند و از دشمنان ما بیزاری می‌جویند. آنها از ما و ما از آنها هستیم. آنها به ما امامان دل بسته‌اند و ما نیز آنها را شیعیان خود می‌دانیم و از آنها خشنود می‌باشیم. خوشا به حال آنها به خدا قسم آنها در روز قیامت در درجه‌ی ما خواهند بود.

معیت با امام معصوم در کنار حبّی که انسان به امام پیدا می‌کند، در عین حفظ مراتب، موجب یک نوع اتحاد با امام می‌شود، به طوری که جان انسان در ذیل مقام نوری امام قرار می‌گیرد، مثل رابطه‌ی نور بی‌رنگ پائینی با نور بی‌رنگ بالایی که در عین اتحاد و یگانگی، یکی در ذیل دیگری است. رابطه‌ی نور سبز و زرد و آبی و نیلی و بنفش در طیف نوری غیر از رابطه‌ی نور بی‌رنگ بالایی با نور پائینی است، نور زرد و سبز در عرض هم هستند و در واقع نور سبز یک چیزی دارد که نور آبی ندارد و عکس آن. اما نور بی‌رنگ بالایی و پائینی تفاوتشان در شدت و ضعف است ولی همه‌ی آنچه که نور بالایی دارد، نور پائینی به صورت نازلتر دارد. تفاوت نسبت اشراقی با امام با نسبت علمی با امام همین‌طور است. در نسبت اشراقی، انسان با رجوع قلبی به امام در ذیل وجود نوری امام معصوم قرار می‌گیرد و عملاً به صورت نازلتر مظهر انوار امام خواهد بود. به همین معنا در روایت بسیار ارزشمندی از امام صادق ♦ داریم که: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بَعَثَ فِي

أَقَالِيمِ الْأَرْضِ فِي كُلِّ إِقْلِيمٍ رَجُلًا يَقُولُ عَهْدُكَ فِي كَفِّكَ فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ أَمْرٌ لَا تَفْهَمُهُ وَ لَا تَعْرِفُ الْقَضَاءَ فِيهِ فَانظُرْ إِلَى كَفِّكَ وَ اعْمَلْ بِمَا فِيهَا»²³ وقتی قائم قیام کند به هر ناحیه از نواحی زمین کسی را می‌فرستد و می‌گوید تعهد و پیمانانت - دستورالعملات- در کف دست تو است، چون امر مهمی به تو روی آورد که تو آن را ندانی و در انجام آن سرگردان شوی، به کف دستت بنگر و تصمیم خود را بگیر و عمل کن. این روایت حکایت از آن دارد که در ذیل اشراق حضرت مهدی علیه السلام، هر کدام از یاران حضرت دریچه‌ای می‌شوند که عالم غیب و معنا بر قلبشان گشوده می‌گردد. قرار گرفتن در ذیل فرهنگ دینی وقتی به صورت اشراقی واقع شد، چیز فوق‌العاده ارزشمندی است. در ذیل فرهنگ دینی قرار گرفتن به این معنا است که جان و قلب را تحت الشعاع آن فرهنگ قرار دهیم و موانع تجلی نور حقایق قدسی را از جان خود بزدائیم. کسی می‌تواند در ذیل نور مهدی علیه السلام قرار گیرد و مأمور انجام دستورات آن حضرت شود که وحی الهی را قبول دارد، شریعت محمدی صلی الله علیه و آله را با جان و دل پذیرفته و ولایت امام معصوم را می‌فهمد، آن‌هم به صورت اشراقی و نه صرفاً عقلی. این انسان در شرایطی است که دریچه‌های عالم غیب بر جان‌اش گشوده می‌شود. در دفاع مقدس هشت ساله ملاحظه می‌فرمودید چگونه انوار معرفت به جوانان بسیجی ما هم اشراق می‌شد. این‌که شما از فهم سرداران بسیجی حیرت می‌کنید به جهت اشراقی بود که در ذیل شخصیت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه به آن‌ها می‌رسید.

روایت فوق می‌خواهد به ما بفهماند که انسان در ذیل شخصیت امام معصوم به جایی می‌رسد که آن نوری که امام دارد به صورت نازل‌تر برای آن انسان نیز ظهور می‌کند و این قاعده همچنان می‌تواند پا بر جا باشد و شما با نسبت قلبی و ملکوتی که با حضرت روح الله (رضوان الله تعالی علیه) برقرار می‌کنید می‌توانید به صورت نازل‌تر مظهر انوار شخصیت اشرافی او باشید. عمده آن است که به اشاره‌ی آن روایت متوجه‌ی جریان چنین قاعده‌ای در عالم باشیم و حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) را از این زاویه بنگریم تا ایشان را به عنوان مظهر انوار جامع اهل البیت^{علیهم السلام}، وسیله‌ی به سر و سامان آمدن جامعه‌ی خود و جهان به روشی که اهل البیت^{علیهم السلام} با عقل قدسی خود جامعه را سر و سامان می‌دهند، بدانیم و بفهمیم چرا رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} می‌فرماید: «إِنَّ فِي أُمَّتِي مَحْدَثِينَ مُكَلَّمِينَ»²⁴ در امت من کسانی هستند که صدای فرشتگان را می‌شنوند و فرشتگان با آن‌ها سخن می‌گویند. اگر حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) را مصداق چنین افرادی از امت رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} ندانیم، چه کسانی را مصداق این روایت بدانیم؟ و نیز آن حضرت می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ يَغِيظُهُمُ النَّبِيُّونَ»²⁵ برای خداوند بندگان است که پیامبر نیستند ولی انبیاء غیبه‌ی آن‌ها را می‌خورند. آیا حضرت امام روح الله (رضوان الله تعالی علیه) مصداق چنین بندگان نیستند تا ما خود را در ذیل شخصیت او قرار دهیم؟

تفاوت علماء دین

24 - ریاض السالکین، سیدعلی خان حسینی مدنی، ج 6، ص 393.

25 - همان.

بعضی از علمای دین به جهت معارف خاصی که دارند می‌توانند رابطه‌شان را با امام معصوم، به صورت رابطه‌ای اشرافی شکل دهند و ملکوت خود را به امام معصوم وصل کنند، باید بین این عالمان با علمایی که رابطه‌ی علمی با روایات امامان برقرار می‌کنند فرق بگذاریم و متوجه باشیم وقتی بعضی از عالمان دین توانستند رابطه‌ی ملکوتی با انوار مقدس امامان برقرار کنند دیگر یک نحوه اتحاد با امامان در میان است و به اندازه‌ی طلب و تقاضایی که در رجوع خود به امامان دارند، نور ائمه علیهم‌السلام بر قلب این نوع علماء اشراق می‌شود و شاید با این توضیح متوجه تفاوت بین رجوع آیت الله بهجت رحمة الله علیه به ائمه علیهم‌السلام - که یقیناً رابطه‌شان با ائمه علیهم‌السلام اشرافی بود- با اشراق حضرت روح الله رضوان الله تعالی علیه شده باشید. حضرت آیت الله بهجت رحمة الله علیه می‌خواهند خودشان را واقعاً ساخته و پرداخته درگاه الهی بکنند، از چهارده سالگی که به نجف مشرف می‌شوند چنین طلب و تقاضایی دارند و بحمدالله به نتیجه می‌رسند و امامان هم دستشان را می‌گیرند و ایشان هم دست خیلی‌ها را گرفتند. ولی رجوع حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه - در عین تلاش برای اصلاح خود- متفاوت است و دغدغه‌ی خود را نجات جهان اسلام از هجومی قرار داده‌اند که فرهنگ غرب می‌خواهد بر سر ما بیاورد. حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در جریان شیخ فضل الله نوری و شهادت ایشان به وسیله‌ی روشنفکران غربزده که انقلاب مشروطه را مصادره کردند، حاضر است به جای این‌که تنها در حوزه بنشینند، پا به پای جریان مرحوم مدرس مسائل جامعه را دنبال می‌کنند تا می‌رسد به فعالیت‌های سیاسی مرحوم آیت الله کاشانی، خودشان می‌فرمایند: من در آن جلسه که وقتی مرحوم کاشانی وارد شد - به جهت تبلیغات منفی ملی‌یون از

او- جا برایش باز نکردند، حاضر بودم. بعد هم حساسیت ایشان نسبت به جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی و نقشه‌ی استحاله‌ی زنان در فرهنگ غرب و اعتراضات سال 1341 و بعد هم جریان کاپیتولاسیون که همگی صدای اعتراض امام را شنیده‌اید. حال رجوع چنین عارفی به خدا با این سطح از آگاهی، از چه جنسی خواهد بود؟ وقتی طلب و تقاضای او آن است که خدایا دارد اسلام از نظام حیات بشر در مناسبات تربیتی اقتصادی سیاسی به حاشیه می‌رود تا نفی شود، معلوم است که خداوند براساس آمادگی ایشان راه نجات اسلام را بر قلبشان اشراق می‌کند و بر همین اساس است که باید بدانیم انقلاب اسلامی یک اشراق الهی است به قلب حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» با همان حالت همه‌جانبه بودنی که یک اشراق دارد. البته در این جلسه در حدّ سرفصل می‌توان موضوعات را مطرح کرد و معلوم است که تازه وقتی از بنده پذیرفتید که انقلاب اسلامی به قلب حضرت امام اشراق شده صدها سؤال برایتان پیش می‌آید که تا آن سؤالات جواب داده نشود عزم شما جهت هماهنگی با انقلاب اسلامی از این زاویه شکل نمی‌گیرد.

مسئله‌ی بسیار جدی که بعد از فهم جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی پیش می‌آید این است که نسبت‌مان با انقلاب اسلامی باید چگونه باشد؟ که عرض شد تا نسبت خود را با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» اشراقی نکنیم هرگز آن‌طور که باید نمی‌توانیم یا امام شویم و در تاریخ جدیدی که شروع شده وارد گردیم و از برکات آن بهره بگیریم.

حرکتی پیش‌تازانه

وقتی روشن شد ما هویت دینی خود را تنها در ذیل تاریخی می‌توانیم به ظهور برسانیم که حضرت

روح الله «رضوان الله تعالی علیه» گشوده است، باید بدانیم برای گشودن افق‌هایی که انقلاب اسلامی باید در تاریخ بگشاید، لازم است حرکت پیش‌تازانه داشته باشیم آن هم در شرایطی که نه ابزارهای دستیابی به آن افق‌ها را داریم و نه حتی تصویری روشن و عینی از آنچه بنا است رخ بدهد را درست می‌شناسیم، مگر به اجمال، ولی اگر نسبت خود را با شخصیت اشراقی امام درست تعریف کردیم و اگر تعبیراتان نسبت به امام از جنس تعبیراتی شد که مقام معظم رهبری «حفظه الله» از امام یافته‌اند، مثل ایشان در سخت‌ترین شرایط، حتی در دوران جنگ نرم با فرهنگ غربی، بهترین تصمیمات را می‌گیرید، بدون آن که مرعوب برنامه‌های دشمنی شوید که چهار صد سال تجربه‌ی تمدنی دارد و با همه‌ی ساز و کارهایش به جنگ انقلاب اسلامی آمده است.

در جنگی که بین ماده و معنا واقع شود حتماً ماده محکوم به شکست است ولی به شرطی که وفادار به اشراقی باشیم که از آسمان آمده تا زمین را آسمانی کند. همین‌طور که دست شما - به عنوان یک پدیده‌ی مادی- در مقابل اراده‌ی شما - به عنوان یک پدیده‌ی معنوی- هیچ مقاومتی نمی‌تواند از خود نشان دهد و اگر شما اراده کنید دست خود را بالا بیاورید هیچ نحوه قدرتی از خود ندارد، مسلم جنگ بین ماده و معنا به پیروزی عالم معنا ختم می‌شود و چنین جبهه‌ای از طریق حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در تاریخ جدید گشوده شده که می‌تواند در دفاع هشت‌ساله با نمایش ایمان و ایثار، پیروز میدان باشد و همان‌طور که در فتنه‌ی سال 88 با نمایش ایمان و بصیرتی معنوی آن فتنه را خنثی کرد. و اگر با همان رجوع ملکوتی به اشراق حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» کار را ادامه دهیم، در جبهه‌ی خطرناک جنگ نرم - در

موضوع فرهنگی و اقتصادی - نیز پیروز میدان خواهیم بود، بدون آن‌که در این جبهه - که دوست از دشمن به راحتی شناخته نمی‌شود - توسط کسانی که اصرار دارند آمریکا را نمی‌توان نادیده گرفت به خودمان شلیک کنیم و به اسم واقعیت‌گرایی از آرمان‌گرایی منطقی خود دست برداریم و خود را محکوم سبکی از زندگی بکنیم که غرب الگوی آن است.

یک نگاه به حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» این است که امام انسانی خوب و وارسته‌ای بود ولی او فکر دارد ما هم فکر داریم و حالا که ایشان رحلت کرده و زمانه عوض شده، وقت آن است که ما بر روی فکر خود تأکید کنیم تا با نظر به واقعیت آمریکا، کشور را نجات دهیم و به زبان بی‌زبانی می‌خواهند بگویند رهبری اشتباه می‌کنند باید کمک‌شان کرد تا از اصرارشان بر نگاه حضرت امام عدول کنند و واقعیات را ببینند. این یک نگاه است به حضرت امام که خود را دوست امام و رهبری می‌دانند و مثل آن آقا که می‌گفت: «أَنَا زَمِيلُ مُحَمَّدٍ»²⁶ من دوست محمد ولی کار خود را می‌کرد، ما به امام احترام بگذاریم و کار خودمان را بکنیم. خلیفه‌ی دوم معتقد بود همین‌طور که شتر دوره‌ی جوانی و پیری دارد، اسلام هم دوره‌ی جوانی و پیری دارد و بعد از رحلت رسول خدا دوره‌ی پیری اسلام شروع شد، در این مرحله باید به کمک اسلام آمد و بعضی احکام و عمل‌کرده‌های آن را تغییر داد.²⁷ معتقدند باید از اهدافی که امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» برای انقلاب تعریف کرده‌اند عدول کرد که رهبری در این رابطه در تاریخ

26 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۱۲۱-۱۲۲

27 - رجوع شود به کتاب «خطر مادی شدن دین»

91/5/3 بحث آرمان‌گرایی و واقعیت‌گرایی را برای کارگزاران نظام اسلامی مطرح کردند.

با توجه به چنین برداشتی از اسلام که دوره‌ی اسلام تمام می‌شود، خلیفه‌ی دوم می‌گوید «مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَا أَنهَى عَنْهُمَا وَ أَعَاقِبَ عَلَيْهِمَا»؛²⁸ دو متعه در زمان رسول خدا ﷺ بود که من آن را نهی می‌کنم و هر کس انجام دهد تنبیه می‌نمایم. عده‌ای می‌گویند چرا رهبری عقلش را دست امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» داده است. در حالی که رهبری معتقد است امام یک مرد اشراقی است که حقیقت این دوران را آورده است و لذا به کرات در انجام بعضی از کارها می‌فرمایند: چون امام عزیز آن را انجام دادند من هم انجام می‌دهم. یعنی امام را ملاک قرار می‌دهند. آقای هاشمی می‌فرمایند: من دوست رهبری هستم و هر هفته خدمتشان می‌رسم و با هم گفتگو داریم. ولی خود رهبری در مقایسه‌ی بین دیدگاه آقای هاشمی و آقای احمدی‌نژاد در نماز جمعه‌ی 29 خرداد سال 88 فرمودند:

«من البته در موارد متعددی با آقای هاشمی اختلاف نظر داریم، که طبیعی هم هست... بین ایشان و بین آقای رئیس‌جمهور [آقای احمدی‌نژاد] از همان انتخاب سال 84 تا امروز اختلاف نظر بود، الآن هم هست، هم در زمینه‌ی مسائل خارجی اختلاف نظر دارند، هم در زمینه‌ی نحوه‌ی اجرای عدالت اجتماعی، اختلاف نظر دارند، هم در برخی مسائل فرهنگی اختلاف نظر دارند، و نظر آقای رئیس‌جمهور به نظر بنده نزدیکتر است».

28- علی رضا کهنسال، نهج الحق و کشف الصدق، ص 281، تفسیر کبیر فخر رازی، ضمن تفسیر آیه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ...»

پس ملاحظه می‌فرمائید صرف دوست‌بودن با رهبری نشانه هم‌نگاه‌بودن نیست و این نکته‌ی بسیار مهمی است که نباید از آن ساده گذشت. این‌که ملاحظه کنید رهبری بهترین انتخاب و بهترین عمل را در دوران معاصر انجام داده‌اند به جهت آن است که نسبت‌شان را با امام غیر از آن نسبتی قرار دادند که عده‌ای در عین احترام به امام کار خودشان را می‌کنند. بنده بعد از رحلت امام تا حالا ندیده‌ام که یک آدم اندیشمند و اهل فکر و اهل حرف تعبیراتی در حد رهبری نسبت به امام آورده باشد. این نشان می‌دهد که مقام معظم رهبری می‌فهمند شخصیت حضرت امام دارای جایگاهی در تاریخ ما هستند که خداوند اراده کرده است تاریخ ما در ذیل شخصیت ایشان به گشایش خاص خود برسد و لذا اگر توانستید جایگاه تاریخی امام را به همان شکل که خداوند او را پروراند است بفهمید مثل آن است که با شهدا زندگی می‌کنید به شرطی که مثل شهدا نگاهمان را به امام اشرافی کنیم و ملکوتی از خود بسازیم که بتواند در ذیل ملکوت حضرت امام قرار گیرد. در این صورت است که ما در این دوران درست عمل خواهیم کرد و وارد یک نوع اتحاد قدسی با همدیگر می‌شویم که مطلوب همه‌ی انبیاء بوده است، در چنین شرایطی گروه‌ها با هر سلیقه‌ای، در ذیل شخصیت اشرافی حضرت امام به راحتی همدیگر را درک می‌کنند. آری اگر توانستید حضرت روح الله را پیدا کنید و ذیل شخصیت او قرار گرفتید آن وقت تفاوت سلیقه‌ها هرگز کدورت به میان نمی‌آورد بلکه منجر به درک فکر همدیگر می‌شود.

خطر انقلاب اسلامی منهای سیره‌ی امام

این روزها نقشه‌های عجیبی برای ما کشیده‌اند که شخص امام را از ما بگیرند و در این رابطه صرفاً به تئوری انقلاب اسلامی تأکید می‌کنند و نه سیره‌ی حضرت امام، تا بعداً هر طور خواستند امام را تفسیر کنند که نمونه‌ی آن را در فتنه‌ی سال 88 دیدید که عده‌ای سنگ حضرت امام را به سینه می‌زدند ولی نظام اسلامی را تا حد براندازی تهدید کردند. اگر شخص امام و سیره‌ی او را از ما بگیرند از آن اتحاد قدسی که به دنبال آن هستیم محروم می‌شویم و نمی‌توانیم با افراد، هرچند از یاران انقلاب اسلامی بوده باشند، تفاهم کنیم. شما به نامه‌ی 77 نهج البلاغه نگاه کنید که حضرت امیرالمؤمنین ♦ به ابن عباس می‌فرمایند: وقتی می‌خواهی با خوارج بحث کنی به قرآن و آیات آن استناد نکن بلکه به سیره‌ی رسول خدا ﷺ که نمود تحقق قرآن است، استناد کن. می‌فرمایند: «لَا تُخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ» با استناد به قرآن و آیات قرآن با آن‌ها محاجه و مباحثه نکن، زیرا قرآن وجوه مختلفی را تحمل می‌کند و لذا تو یک چیز می‌گویی و آن‌ها هم چیز دیگر می‌گویند، تو یک آیه می‌آوری، آن‌ها هم یک آیه می‌آورند. «وَلَكِنْ حَاجِبُهُم بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا» و لکن تو با سنت رسول خدا ﷺ با آن‌ها محاجه کن که به عنوان حرکتی عینی نمی‌توانند از آن فرار کنند. یعنی شخص رسول خدا ﷺ را به عنوان نمونه‌ی کامل قرآنی در میان بیاور. در همین راستا عرض می‌کنم انقلاب اسلامی بدون سیره و شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» عملاً انقلاب اسلامی منهای انقلاب اسلامی است و اگر سیره‌ی حضرت امام - که رهبری بر آن تأکید دارند- به حاشیه رود هرگز به آن «وحدت قدسی» که شدیداً

به آن نیاز داریم نمی‌رسیم و تفاوت سلیقه‌ها منجر به تخاصم بین افراد می‌شود که این نقطه ضعف اصلی ما است ولی وقتی متوجه بودیم که انسان‌های متعالی، تاریخ متعالی را بنیاد می‌نهند و نفَس‌های جان‌بخش آن‌ها است که می‌تواند از گوش‌ها بگذرد و بر جان‌ها بنشیند و منادی رستگاری باشد، می‌فهمیم هرگز نمی‌توانیم از حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» بگذریم زیرا او را خداوند برای جهت‌گیری ما به سوی نور مقدر کرده است. حرف بنده در رابطه با نگاه به جایگاه تاریخی حادثه‌ها ناقص ماند ولی امید است بابتی جهت تفکر در این مورد در مقابل عزیزان باز شده باشد تا در آینده باز به آن پردازیم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

نظر به جایگاه تاریخی حادثه‌ها

سؤال: فرمودید برای عبور از اندیشه‌هایی که اهداف انقلاب اسلامی را مد نظر ندارند باید آن‌ها را بچشیم تا بتوانیم از آن‌ها عبور کنیم، چگونه می‌توانیم آن‌ها را بچشیم؟

جواب: تاریخی نگاه کردن به پدیده‌ها کمک بسیاری به مخاطب ما می‌کند تا بفهمد چگونه می‌تواند از طریق انقلاب اسلامی از تنگناهای تاریخی خود عبور کند. غفلت از این مسئله موجب می‌شود که ما عجله کنیم و متوجه نباشیم هر حادثه‌ای جای خاصی در تاریخ دارد و تا شرایط عبور از آن فراهم نشود قابل حذف از تاریخ نیست. ما حتی از اصول‌گرایی حزبی که تا یک زمانی کمک انقلاب بود و انقلاب را نگه داشته می‌توانیم عبور کنیم و به اصول‌گرایی اصیل‌تری که مقام معظم رهبری «حفظه الله» بر آن تأکید دارند، برسیم ولی

نمی‌توانیم اصول‌گرایی حزبی را حذف کنیم. جبهه پایداری فکر می‌کردند می‌توانند اصول‌گرایی حزبی را حذف کنند ولی به نظر بنده خدا می‌خواست که ما از آن نحوه اصول‌گرایی عبور کنیم و بسیاری از افرادی هم که هنوز بر اصول‌گرایی حزبی تأکید دارند، عبور نمایند، این‌که عرض کردم برای عبور از اصول‌گرایی حزبی و قبیلگی باید بتوانیم آن را بچشمیم به این معنا است که اجازه دهیم باطن خود را روشن کند و یا تلاش کنیم مردم باطن آن فکر را ببینند تا برایشان روشن شود نهایت آن فکر ما را به کجا می‌رساند و ما از طریق انقلاب اسلامی به کجا می‌خواهیم برسیم، تا بتوانیم به چیز بالاتری نظر نمائیم.

عرض کردم ملت ایران به کمک حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» بازرگان و نهضت آزادی را چشیدند و از آن عبور کرد. شهید محمد منتظری می‌خواست آن‌ها را حذف کند ولی امام می‌خواست از آن عبور کند. بنده معتقدم رهبری از آنچه در بین دو جبهه اصول‌گرا پیش آمده نگران نیستند چون شرایط عبور از اصول‌گرایی سنتی به اصول‌گرایی اصیل را می‌شناسند. با توجه به این که می‌دانیم انقلاب اسلامی یک حرکت توحیدی است و توحید در ذات خود نافذ است و موانع خود را دفع می‌کند و جلو می‌رود، باید متوجه عبور انقلاب از موانعی باشیم که برایش پیش می‌آید و نه نگران جریان‌هایی که می‌خواهند جهت انقلاب را به نفع خود تغییر دهند. انقلاب اسلامی این جریان‌ها را از تاریخ بیرون می‌کند.

بحث ما این است، حالا که متوجه شدیم باید جایگاه تاریخی حضرت امام را بشناسیم و او را در تاریخ نگاه کنیم، متوجه باشیم حتماً باید با نگاه اشرافی، امام و انقلاب اسلامی را نگاه کرد. چون تاریخ اولیاء و نحوه حضور آن‌ها در

تاریخ، با نظر به اشرافی که به قلبشان شده برای ما ظهور می‌کند و رخ می‌نماید و معلوم است که اگر کسی بخواهد به امام و انقلاب اشرافی او نگاه کند، باید خودش اشرافی بشود و ملکوت و قلب خود را به میان آورد، و این موضوع شوخی‌بردار هم نیست،²⁹ محال است که ذیل نور شخصیت امیرالمؤمنین ♦ قرار نگیریم و بتوانیم به حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» نزدیک شویم. در کتاب «آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» بحث شد، خدای محمد ﷺ با گرسنگی می‌ماند و با پر خوری می‌رود. اما خدای مفهومی این‌طور نیست و با توجه به این که خدای امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» از جنس خدای انبیاء است، باید ابتدا خودمان درست بشویم تا بتوانیم مردم را به شخصیت اشرافی حضرت امام دعوت کنیم. منظور این که اگر خواستیم با نگاه اشرافی به حضرت با امام برخورد کنیم، باید ملکوت امام را با رشددادن به ملکوت خودمان بیابیم و در این رابطه معرفت نفس سلوکی و معاد سلوکی و نقد غرب سلوکی مد نظرمان قرار می‌گیرد. بنده در جلسات شرح کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهم» همان اندازه توصیه به سلوک و معنویت مخاطب داشتم که در جلسه تفسیر قرآن چنین توصیه‌ای دارم، احساس بنده در شرح

29 - اصولگرایی سنتی با تأکید بر حرام و حلال الهی در کنار حضرت امام قرار گرفت تا با نظام شاهنشاهی مقابله کند و نظامی را به وجود آورد که در آن رعایت حرام و حلال الهی بشود، بدون آن‌که نگاه فلسفی و عرفانی حضرت امام و تقابل مبنایی ایشان با تفکر غربی مد نظرشان باشد. در حالی‌که ادامه‌ی انقلاب اسلامی به عنوان تمدنی در آینده‌ی تاریخ نیاز به آن دارد که در کنار نگاه فقهی بر تفکر فلسفی از نظر اسلام و عرفان اسلامی تأکید شود، از این‌جاست که عده‌ای از اصولگرایان توانستند با هرچه بیشتر نزدیک شدن به ابعاد دیگر حضرت امام انقلاب را ادامه دهند و عده‌ای هم متوقف شدند و تعارضی بین دو گروه اصولگرا ظهور کرد.

کتاب مدرنیته و توهم آن بود که به لطف الهی مخاطب دارد از یک ظلمت به نور می‌رود. ما در مکتب حضرت امام، باید عبور از غرب را با نگاه ملکوتی دنبال کنیم و این غیر از نقد غربی است که در محافل آکادمیک دنبال می‌شود. وقتی در ذیل شخصیت حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» با نور قدسی از غرب عبور کردیم به چیز دیگری می‌رسیم که جریان روشنفکری منتقد غرب آن را درک نمی‌کند، از این جهت هرگز نمی‌فهمد ما چه کار می‌کنیم و ما هم هرگز نباید به دنبال فهم یا تأیید آن‌ها باشیم که نمی‌توانند تجزیه و تحلیل امور را بیرون از غرب ببینند. اساساً رجوع به حضرت امام، عین چشیدن غرب و عبور از آن است و چون رجوع به حضرت امام رجوعی اشرافی و قدسی و ملکوتی است، همه‌ی لوازم آن رجوع نیز باید قدسی و ملکوتی باشد. مثل رجوعی که به مکتب ملا صدرا داریم، ما ملا صدرا را می‌فهمیم که در طرح بعضی از قسمت‌های کتابش عنوان «حکمة عرشیه» را مطرح می‌کند و خبر از آن می‌دهد که موضوعی را در میان گذارده که با عقل قدسی قابل درک است. او در کتاب «الواردات القلیبه»، از معارف الهیه‌ای که به قلبش تجلی کرده است گزارش می‌دهد. ملا صدرا اصرار دارد که متوجه باشیم حکمت او حکمتی عرشیه است، مشکل ما است که حکمت عرشیه را حصولی‌اش کرده ایم. پس در یک کلمه اگر با نگاه ملکوتی استعدادهای هر اندیشه‌ای را بیابیم و فعلیت آن را در نظر بگیریم و برای جامعه‌ی خود لوازم آن فکر را در عمل بنمایانیم می‌توانیم از آن عبور کنیم تا در مرحله‌ای دیگر به آن بازگشت ننماییم.

سؤال: آیا ما می‌توانیم این مباحث را در قالب دروس دانشگاهی ارائه دهیم و یا با این کار روح

حضورِ مباحث از دست می‌رود و باید برای طرح مباحث دینی به دنبال ساختار دیگری بود؟
جواب: بنده این سؤال را بهانه می‌کنم تا آنچه را می‌خواستم خدمت عزیزان عرض کنم، بگویم آن وقت ممکن است در ذیل عرایض جوابتان را بگیرید.

در مورد مباحث فرهنگی موضوع از این قرار است که تا ظرفیت هر حرف حقی فراهم نباشد نمی‌توانید بزنید. وقتی بعضی از جریان‌ها در حوزه علمیه قم در آن زمان که علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» با آن‌همه احتیاط‌المیزان را می‌نویسند، باز با او مقابله می‌کنند شما نیز باید پذیرش زمانه را در نظر بگیرید. حضرت امام در درد و دل خود می‌گویند:

«در شروع مبارزات اسلامی اگر می‌خواستی بگویی شاه خائن است، بلافاصله جواب می‌شنیدی که شاه شیعه است! عده‌ای مقدس‌نمای و اسپگرا همه چیز را حرام می‌دانستند و هیچ‌کس قدرت این را نداشت که در مقابل آن‌ها قد علم کند. خون دلی که پدر پیرتان از این دسته‌ی متحجر خورده است، هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است. وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان، غرق‌شدن در احکام فردی و عبادی شد و قهراً فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست و حکومت دخالت نماید، حماقت روحانی در معاشرت با مردم فضیلت شد. به زعم بعضی افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سراپای وجودش ببارد و إلاً عالم سیّاس و روحانی کاردان و زیرک، کاسه‌ای زیر نیم کاسه داشت. و این از مسائل رایج حوزه‌ها بود که هرکس کج راه می‌رفت متدین‌تر بود. یادگرفتن زبان خارجی، کفر و فلسفه و عرفان، گناه و شرک به‌شمار می‌رفت. در مدرسه‌ی فیضیه فرزند

خردسالم، مرحوم مصطفی از کوزه‌ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند، چرا که من فلسفه می‌گفتم. تردیدی ندارم اگر همین روند ادامه می‌یافت، وضع روحانیت و حوزه‌ها، وضع کلیساهای قرون وسطی.³⁰

شما اگر فعلاً بتوانید نشان بدهید می‌توان یک هندسه فکری داشت که در ذیل شخصیت اشرافی امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» انقلاب را جلو برد و این را در کنار سایر فکرها مطرح کنید، کار خوبی کرده‌اید ولی به شرطی که کارتان به تعارض با سایر فکرها کشیده نشود و به شرطی که مثل حضرت روح‌الله خمینی بفهمانید که نه‌تنها دست علماء بلکه دست طلاب را هم می‌بوسم. به امام ایراد گرفتند چرا خانه‌ی آقای شریعتمداری رفتید؟ بنده نظرم این است خدا پاداشی که به حضرت امام داد و موانع بزرگی را از جلو انقلاب عقب زد به جهت آن بود که ایشان در آن شرایط تاریخی به خانه شریعتمداری رفتند. شما شرایط تاریخی آن روز را در نظر بگیرید که جریان‌هایی ذیل آقای شریعتمداری داشتند یک جریان فرهنگی می‌شدند. امام وظیفه‌ی خود دیدند بروند و به این‌ها امنیت بدهند تا انگیزه مقابله با نظام در آن‌ها از بین برود، امنیت به کسی دادند که بعداً حاضر به ترور امام توسط قطب‌زاده شد تا او را به جای امام بنشانند و نتیجه ملاقات امام با شریعتمداری آن شد که خدا کمک کرد تا او از سر راه انقلاب برداشته شود. این یک مثال بود، انطباق و عدم انطباق آن با موضوع به عهده‌ی شما است. آنچه به دنبال آن هستیم اظهار مکنونات درونی‌ام است در عبرت‌گیری از پدیده‌ی احمدی‌نژاد در تاریخی که در آن هستیم و این را نکته‌ی مهمی می‌دانم، هر چند درک حقیقت مطلب محسوس و قابل اشاره نیست.

درست است که روح انقلاب اسلامی به چیزی بیشتر از آنچه آقای هاشمی در نظر دارند نظر دارد و حتماً از آقای هاشمی بیش از پیش عبور می‌کند و طبیعی است که در جریان عبور از آقای هاشمی به احمدی‌نژاد و چیزی گسترده‌تر از آقای احمدی‌نژاد می‌رسد ولی بالأخره برای مدتی جریان‌های مذهبی به یک سرگیجه دچار می‌شوند و این یک پدیده بسیار عبرت‌آموزی است تا ما متوجه باشیم در امور فرهنگی نیز باید تحمل زمانه را در نظر بگیریم و اگر رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»³¹ ما گروه انبیاء دستور داریم در حد عقل مردم به آن‌ها سخن بگوئیم. بفهمیم اگر نتوانیم از پدیده احمدی‌نژاد در امور فرهنگی عبرت بگیریم در ارائه معارف عالی‌ه‌ای که حضرت امام به جا گذاردند، عقیم می‌شویم. امام صادق ♦ با توجه به ظرفیت زمانه عمل می‌کردند آنجایی که منصور دوانقی به جهت سعایتی که از حضرت در نزد او کرده بودند منصور به ربیع حاجب دستور داد حضرت صادق ♦ را حاضر کنند. وقتی خلیفه چشمش به حضرت افتاد گفت: «قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْكَ أُمَّ تَلَحُّدُ فِي سُلْطَانِي وَ تَبْغِيَنِي الْعَوَائِلُ» خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم! آیا تو در باره سلطنت من به جدال پرداخته و مردم را بازگردانی، و نقشه برای (به هم زدن خلافت) من می‌کشی؟ حضرت صادق ♦ در چنین فضایی و با توجه به زمانه‌ای که در آن به سر می‌برند می‌فرمایند: «وَاللَّهِ مَا فَعَلْتُ وَلَا أَرَدْتُ وَلَا أَرَدْتُ وَ إِنْ كَانَ بَلَعَكَ فَمِنْ كَاذِبٍ وَ لَوْ كُنْتُ فَعَلْتُ لَقَدْ ظَلِمَ يُوسُفُ فَغَفَرَ وَ ابْتُلِيَ

أَيُّوبُ فَصَبَرَ وَ أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ فَشَكَرَ فَهَؤُلَاءِ
 أَنْبِيَاءُ اللَّهِ وَ إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ نَسَبُكَ فَقَالَ لَهُ
 الْمَنْصُورُ أَجَلَ ارْتَفِعْ هَاهُنَا فَارْتَفِعْ»³² به خدا
 من چنین نکرده و نه چنین قصدی داشته‌ام! و اگر
 سخنی در این باره به تو رسیده از دروغگوئی
 بوده است (که به من دروغ بسته) و اگر خواهی
 کرد (آنچه گفتم) پس همانا به یوسف ستم شد و
 او بخشید، و ایوب به بلا دچار شد و صبر کرد، و
 به سلیمان نعمت داده شد و او شکر کرد، و اینان
 پیغمبران خدا هستند و نژاد تو نیز به آنان
 رسد. منصور به کلی تغییر روحیه داد و حضرت را
 به نزد خود خواند. ملاحظه کنید حضرت چگونه
 شرایط را تشخیص می‌دهند و عمل می‌کنند، در
 زمانی‌که صلاح نمی‌بینند با منصور دوانقی در
 رابطه با حکومت بنی‌عباس درگیر شوند و از مردمی
 که آمادگی حکومت امام معصوم را ندارند غافل
 نیستند و گرنه امام نه از منصور دوانقی می‌ترسند
 و نه نگران آینده خود هستند ولی می‌فهمند زمانه
 هنوز ظرفیت حاکمیت امام معصوم را ندارد و به
 همین جهت به تدوین معارف اسلامی پرداختند و
 پایه‌ی فرهنگی شیعه جعفری را بنیان نهادند.

حقیقتی در درون انقلاب اسلامی حاضر است که به
 مرور از همه جریان‌هایی که به اهداف انقلاب
 وفادار نیستند عبور می‌کند و به فرهنگی رجوع
 دارد که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در سیاست و در
 فرهنگ پایه‌گذاری کرد و مسلم‌نقشه‌های دشمن عقیم
 می‌ماند. مقام معظم رهبری در 14 خرداد امسال -
 سال 1391- در حرم حضرت امام این نکته را تذکر
 دادند که چرا می‌گوئید حیات معنوی انقلاب ضعیف
 شده است، چرا به اعتکاف‌هایی که تشکیل می‌شود

نگاه نمی‌کنید؟ از یک طرف در دانشگاه با چند دختر و پسر بی‌پروا روبرو می‌شوید که موازین اسلامی را رعایت نمی‌کنند ولی در همان دانشگاه بروید و به جوانان ناب، از دختر و پسر نظر کنید که جهت انجام اعتکاف از همدیگر سبقت می‌گیرند، مواظب باشید این همه رجوع به معنویت را ندیده نگیرید و بدانید حاصل انقلاب این است که شما در اعتکاف‌ها می‌بینید و آن بی‌پروایی‌ها رفتنی است و چون فرهنگ غرب رفتنی است. وقتی غرب خود را بی‌آینده می‌یابد حاضر است با تمام وجود با ما بجنگد. روش ما حکمت است و نه درگیری، بر عکس سعودی‌ها که مجبورند همین حالیشان را حفظ کنند، چون آینده‌ای ندارند، آینده از آن فرهنگ اهل البیت^{علیهم‌السلام} است که روایات به آن اشاره دارد، ما در مقابله با جریان بی‌حجابی یک جبهه درست نمی‌کنیم ولی بدون این که به آن‌ها ارزش بدهیم می‌دانیم تاریخ ما با حیات فرهنگی با نشاط خود آن‌ها را پشت سر می‌گذارد. انقلاب اسلامی با روح معنوی خود کاری می‌کند که به لطف الهی این‌ها به حاشیه بروند و استقبال دانشجویان از حضور در مراسم اعتکاف این را نشان می‌دهد. برای این که زمانه‌مان را درست بشناسید و گرفتار افراط و تفریط نشوید این اعتکاف‌ها را از یک طرف و نهادهایی که با انقلاب هماهنگی لازم را ندارند، از طرف دیگر بررسی کنید و تنها ناکامی‌های ما را در آن نهادها مد نظر نداشته باشید.

ما از نظر نشاط تاریخی خود در شرایطی هستیم که می‌توانیم از شکست‌های خود سرمایه‌ی بزرگی بسازیم، همان‌طور که تحریم‌ها را به فرصت تبدیل کردیم.

عده‌ای با به حاشیه راندن دین، با بی‌هویتی روبه‌رو می‌شوند و بعد در مسیر جستجوی هویت خود به صوفی‌گری و عرفان فردی پناه می‌برند، هیچ‌کدام از این راه‌ها عامل به هویت رسیدن حقیقی نیست، نه نیازدگی و سیاست‌بازی و نه مقدس‌مآپی فردگرایانه، انسان‌ها هویت خود را باید در «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»³³ جستجو کنند، باید برای یافتن هویت در عصری که اکثراً گرفتار بی‌هویتی شده، به امام خمینی اقتدا کرد و بس. آن کسی که خود را محصور در فردیت می‌کند و آن که خود را در بی‌بند و باری منفجر می‌کند، هر دو در آتش بی‌هویتی گرفتارند و از به فعلیت آوردن بالقوگی‌های خود غافلند.

آری باید با خدای پیامبران زندگی کرد تا کشف و شهودی در ذیل نور پیامبران نصیب خود کنیم و معنی دین الهی را با تمام ابعاد آن درک نمائیم.

عمده آن است که همه‌ی توصیه‌ها توصیه به دین باشد و همه هم‌دیگر را به دین و دینداری دعوت کنیم و همه‌ی ارزیابی‌ها براساس ملاک‌ها و ارزش‌های دینی باشد و این در حال حاضر تنها با رجوع به حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» ممکن است که ملاک دینداری امروز ما است برای جدایی از مرزهای جاهلیت و ادامه فرهنگی که در غدیر شروع شد.

خدا إِنْ شَاءَ اللَّهُ کمکمان کند تا به نور الهی در زندگی عمل کنیم و به ثمره‌ی لازم برسیم.
و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته